

«عناصر و مبانی عرفانی در دیوان ناصر خسرو»

دکتر عبدالحسین سرّامی

عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان

اگر بشناختی خود را به تحقیق هم از عرفان حق یابی تو توفیق

ناصرخسرو

چکیده مقاله:

در این مقاله که حاصل مطالعه دیوان ناصرخسرو از رهگذر تأمل در افکار و اندیشه‌های عرفانی ناصرخسرو است، نشان داده‌ایم که هر چند در نگاه اول بسیار دشوار می‌نماید که شاعری همچون او با اهمیتی که به عقل و اختیار می‌دهد، اهل عرفان و امور قلبی باشد، اما غور در دیوان او به هر خواننده اهل تأمل و انصافی نشان خواهد داد که اگر چه نمی‌توان ناصر خسرو را از زمره عارفانی همچون عطار و مولانا دانست، ولی به جرأت می‌توان ادعا کرد که عناصر عرفانی مبتنی بر قرآن در دیوان او به قدری فراوان است که اگر کسی بخواهد فقط ابیات متضمن باورهای عرفانی او را گردآوری و شرح نماید می‌تواند مدعی شود که ناصر خسرو شاعری است عارف با همه لوازمش.

در این مقاله به مهمترین مفاهیم و بنیادی‌ترین عناصر عرفانی دیوان او اشاره گردیده و راقم این سطور کوشیده است ثابت کند که دیدگاه‌های عرفانی ناصرخسرو در دیوان به قدری فراوان است که هر چند مطالعه و تأمل در آنها خواننده شعر او را به عارف بودن ناصرخسرو مقروضستو نمی‌نماید اما پس از مطالعه این مقاله ممکن است در تلقی و دیدگاه پیشین خود از ناصر خسرو تجدیدنظر نماید.

کلید واژه:

ناصرخسرو، عرفان، حدیث، خدا، قرآن، انسان کبیر، جهان‌شناسی، تصوف و اخلاق.

پیشگفتار

در نگاه اول بسیار دشوار می‌نماید که مدّعی شویم ناصر خسرو با توجه به اهمیت فراوانی که به عقل و خرد می‌دهد و همچنین اعتقاد او به اختیار خیلی اهل عرفان و امور قلبی باشد، اما غور در دیوان او به خواننده اهل تأمل نشان خواهد داد که اگرچه نمی‌توان او را از زمره عارفان در معنی رایج و مصطلح دانست، اما به جرأت می‌توان ادعا کرد که عناصر عرفانی در دیوان او آنقدر فراوان است که اگر کسی بخواهد فقط ابیات مبتنی بر باورهای عرفانی او را که مأخوذ از قرآن و حدیث است گردآوری نماید و توجهی به سایر ابیات و قصاید او نداشته باشد، می‌تواند نشان دهد که وی عارفی است با همه لوازمش، هرچند که مانند شاعران عارفی همچون عطار و مولانا و حتی حافظ از مصطلحات عارفانه و صوفیانه در شعرش استفاده نکرده باشد، زیرا داشتن نگاهی عرفانی الزاماً به معنای استعمال کلمات و مصطلحات صوفیانه نمی‌باشد. همچنانکه به کارگیری اصطلاحات مذکور توسط هر شاعری به منزله عارف بودن آن شاعر نمی‌باشد.

عناصر و مبانی بی که می‌توان کمابیش آنها را عناصر مشترک بین همه نحله‌های عرفان ایرانی دانست و ردّ پای آنها را در دیوان ناصر خسرو پیدا کرد بطور کلی به شرح زیر است:

- ۱- خدا واحد محض است و هیچ بینوتی میان ذات و صفات او وجود ندارد.
- ۲- جهان تجلی خداست نه مخلوق او، و رابطه خدا با جهان مثل رابطه متکلم است با کلام نه بنا با بنا.
- ۳- خدا بر خلاف اشیاء که نمودهایی بی بودند، بودی بی نمود است.
- ۴- اشیاء در حکم اسباب‌اند و تنها مؤثر در عالم مسبب الاسباب یا خداست.

- ۵- حکمت آفرینش از اسرار است و هر کسی بر اساس گمان خویش آفرینش را تفسیر می‌کند و هیچ کس از اسرار الهی با خبر نیست.
- ۶- از رهگذر تمثیل، خدا در حکم جان جهان است.
- ۷- انسان قادر به شناخت ذات و صفات خدا نیست و معرفت انسان نسبت به خدا از طریق شناخت خویش امکان‌پذیر است «من عرف نفسه فقد عرف ربه».
- ۸- ابزار این شناخت حسّ باطن یا چشم دل است.
- ۹- معرفت به خدا از تماشای صنع او حاصل می‌شود.
- ۱۰- جهان آفرینش آینه و نمایشگر جهان غیب است.
- ۱۱- جهان قدیم نیست.
- ۱۲- همچنان که جهان وهستی دو قلمرو غیب و شهادت دارد، انسان نیز از دو نیمه روحانی (لطیف) و جسمانی (کثیف) تشکیل شده است.
- ۱۳- در سیر و سلوک معنوی سالک باید نیمه کثیف وجود خود را برای کمال نیمه لطیف مصرف کند (جسم را فدای روح نماید).
- ۱۴- انسان در این جهان موجودی است غریب که به اضطرار از خانه و سرای خویش جدا شده و باید با کوشش و مجاهدت به مأوای خویش رجعت کند.
- ۱۵- غرض و مقصود خدا از آفرینش جهان و انسان رفع نیاز و نقص از خویش نبوده است بلکه علت پیدایی اشیاء لطف وجود خداست.
- ۱۶- خداوند به هیچ چیز شباهت ندارد و توصیف خدا با اوصاف مخلوق توهم و خطاست.
- ۱۷- عالم انسان کبیر است و انسان عالم صغیر.
- ۱۸- راههای رسیدن به خدا گوناگون است.
- ۱۹- در عالم عرفان و اخلاق عرفانی مهمترین آموزه‌های عرفانی عبارتست از: کم آزاری، دوست داشتن بندگان خدا بدون توجه به دین و مذهبشان.
- الف - خداشناسی ناصر خسرو و مشابهت آن با دیدگاه عرفا**

- ۱- در دستگاه اعتقادی ناصر خسرو خدا واحد محض است و هیچ بینوتی میان ذات و صفات او وجود ندارد.

- مجوی از وحدت محضش برون از ذات او چیزی که او عامست و ماهیات خاص اندر همه احیاء^۱ ۱/۱۳
- ۲- فهم ذات و صفات خدا از دایره توانایی فکر بشر خارج است زیرا او بیرون از حد، رسم، نوع و جنس است و به تعبیر قرآن به هیچ چیز شبیه نیست.^۲
- ای ذات تو ناشده مصور اثبات تو عقل کرده باور ۱۱/۱
- اسم تو ز حد و رسم بیزار ذات تو ز نوع و جنس برتر ۱۱۳/۲
- ۳- او در زمان و مکان نمی گنجد بنابراین توصیف خدا با اوصافی مانند هست و باشد و بود که هر سه وصف زمان است خطاست.
- خدای را به صفات زمانه وصف مکن که هر سه وصف زمانه است هست و باشد و بود ۱۵/۵
- ۴- خدا نهانی آشکار یا بودی بی نمود است.^۳
- نگارنده نهانی آشکار است سوی دانا به زیر هر نگاری ۱۲۷/۴۲
- ۵- به تعبیری دیگر خدا به غایبی آشکار می ماند که همه هستی در مقابل او سجده می کنند چنانکه در تعبیر مولانا خدا مثل بادی است که هر چند ناپیداست ولی حرکت علمها از اوست بنمایست حـق غایب را در سرایی که شاهد ست و مجاز ۶۹/۲۲
- تا بینی که پیش ایزد حق ایستاده است این جهان به نماز ۶۹/۲۳
- به باور صوفیان حضور خدا در جهان به حلی است که نمی توان شیئی را دید که به همراه آن خدا نباشد^۴ و اینگونه است که محمد واسع از صوفیان معروف گفته است: ما رایت شیئاً الا و رأیت الله فیه.^۱
-
- ۱- قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد. سوره توحید، آیات ۴-۱.
- ۲- لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. سوره شوری، آیه ۱۱.
- ۳- لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر. سوره انعام، آیه ۱۰۳.
- ۴- وإن من شیء الا بحمده ولكن لاتفقهون تسبیحهم. سوره اسراء، آیه ۴۴ یا یسبح له مافی السموات والارض وهو العزیز الحکیم، سوره حشر، آیه ۲۴.

۶- در دستگاه اعتقادی ناصر خسرو همانند مشرب عارفان، اسباب آفریننده نیستند بلکه این خدا یا مسبب الاسباب است که فرا سوی اسباب در خلق و آفرینش است و انسان باید دیده مسبب سوز داشته باشد تا مسبب را ببیند و بداند که ما کمانیم و تیراندازش خداست و به تعبیر قرآن: ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ویا: لا مؤثر فی الوجود الا الله. و اینجاست که ما یکی از مشابهت‌های عمده دیدگاه ناصر خسرو را با نظر و تلقی عارفان در بیت‌های زیر از او مشاهده می‌کنیم:

چو در هر دانه‌ای دانا یکی صانع همی بیند خدای خویش اینها را نه پندارد نه انگارد ۹۳/۱۴
عقل می‌گوید ترا بی‌بانگ و بی‌کام و زبان کانچه دنیا می‌کند می داور دنیا کند ۱۸۴/۳
عقل گرد آن نگردد کو به جهل اندر جهان فعل را نسبت به سوی گنبد خضرا کند ۱۸۳/۳۱
خاک و آب و باد و آتش کان ندارد رنگ و بوی نرگس و گل را چگونه رنگن و بویا کند ۱۸۴/۳۲
هر یکی از هر گل و میوه همی گوید ترا کش بدان صورت کسی دانا همی عمدأ کند ۱۸۴/۳۲

۷- خدا از شدت حضور غایب می‌نماید (تمثیل خورشید و نور آن گویای این اعتقاد است).
ای گشته چو آفتاب تابان از سایه نور خود مستتر ۱۳۱/۱۰

ب- رابطه و نسبت خدا با جهان

دیدگاه ناصر خسرو در مورد نوع رابطه «خدا با جهان» نیز شباهت فراوانی با تمثیلات قرآنی و یا دیدگاه عارفان دارد. همچنان که در قرآن وجود خدا در جهان به وجود بی‌پیکر اما محسوسی چون نور تشبیه شده است.^۲ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
در زبان ناصر خسرو نیز خدا به محسوس بی صورتی که با چشم دل دیده می‌شود تشبیه شده است:

کردگارت را من در تو همی بینم به ره چشم دل، ای گنبد زنگاری ۳۵/۱۳

۱- تذکرة الاولیاء، شرح حال محمد واسع، ص ۸۱.

۲- الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فی زجاجة. سوره نور، آیه ۳۵.

از مهمترین تمثیلات برای رابطه خدا با جهان در نزد عرفا تمثیلات مربوط به نظریه تجلی است که در این گونه تمثیلات خدا به متکلم یا نقاش یا خطاطی تشبیه شده است که نسبت اشیاء با او در حکم نسبت کلام یا نقش یا خط است با متکلم یا نقاش یا خطاط، و همانگونه که کلام و نقش و خط تجلی متکلم و نقاش و خطاط اند نه مخلوق او - زیرا در حقیقت کلام یا نقش و خط پیش از آشکار شدنشان در مرتبه‌ای از وجود مثلاً به صورت ذهنی یا خیالی در وجود متکلم و نقاش و خطاط وجود داشته‌اند و در حقیقت خلق و یا وجودشان عبارتست از پیدا کردن صورت دیگری از وجود آنچنانکه سخن پیش از تجلی‌اش به صورت اندیشه در ذهن گوینده وجود داشته است - اشیاء عالم نیز تجلیات اویند نه مخلوق او.

البته ریشه و سابقه نظریه تجلی را می‌توان در قرآن مشاهده نمود که خداوند اشیاء و اجزاء عالم را همانند

کلماتی دانسته است که اگر دریاها جوهر شود احصاء آن ممکن نخواهد بود.^۱

پیغام فلک مر ترا نمایم بر خاک نبشته به خط رحمان ۷۱/۴۷
 چشمیت گشایم کزو بینی بنوشته به خط خدای فرقان ۷۱/۴۸
 بنگر به چشم خاطر و چشم سر ترکیب خویش و گنبد گردا را ۷۷/۱۶
 گرگشته‌ای دبیر فروخوانی این خط‌های خوب معما را ۷۷/۱۷
 چون بنگری که می‌چه نویسد بر این زمین یزدان به خط خویش و به انقاس تیره شب ۹۶/۳
 بنویسد آنچه خواهد و خود باز بسترد بنگر بدین کتابت پر نادر عجب ۹۶/۴
 اندیشه کن یکی ز قلم‌های ایزدی در نطفها و خایه مرغان و بیخ و حب ۹۶/۵
 خطی پدرت و دیگر مادرت و تو سوم خطت بار و دیگر برگ و سوم خشب ۹۶/۶

۱- قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي ولو جئنا بمثله مداداً. سوره كهف، آيه ۱۰۹ يا: ولو ان ما في الارض من شجره اقلام والبحر يمده من بعده سبعة البحر مانفدت كلمات الله ان الله عزيز الحكيم. سوره لقمان آيه ۲۷.

تمثیل دیگر تمثیل رابطه سخن یا خط^۲ با حروف است که جهان نیز مانند سخن یا خطی است که اجزاء آن همانند حروفند و همچنانکه حروف الفباء متحرک یا ساکن اند اشیاء عالم هم اعم از گیاه یا حیوان ساکن و یا متحرک اند:

این جهان هم بدان سخن ماند حرف او ساکن است یا جنبان ۱۱۱/۷
وان سخن را مثل به مردم زن حرفها را نبات با حیوان ۱۱۱/۸

۱- هو الذی یصورکم فی الارحام، سوره آل عمران آیه ۶. یا: الله الذی جعل لکم الارض قراراً والسماء بناء وصورکم فأحسن صورکم، سوره مؤمن، آیه ۶۴.
۲- ابیات مرتبط با تمثیل خط و خطاط:

بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر خطهاش از کاینات و فاسدات ۱۵۳/۷
جز درختان نیست این خط را قلم نیست این خط راجز از دریا دوات ۱۵۳/۸
خط ایزد را نفرساید هرگز گشت دهر و دایرات سامکات ۱۵۳/۹
زندگان هر سه سه خط ایزدند مردمش انجام و آغازش نبات ۱۵۳/۱۰
هرکو سخن جهان شنوده است خوارست به سوی او اغانی ۱۶۳/۳۲
غره چه شوی به دانش خویش؟ چون خط خدای برنخوانی؟ ۱۶۳/۳۳
عالم یکی خط است کشیده خدای حق وان خط را میانه و آغاز و انتهاست ۱۸۶/۳۵
بر صورتت از دست خط یزدان فصلیست نوشته همه معما ۱۹۱/۴۸
آن خط بیاموز تا بر آیی از چاه سقرزی بهشت مأوا ۱۹۱/۴۹
یکی نامه ست بس روشن تن تو بدین خوبی و پهنی و درازی ۲۰۲/۱۷
ترا نامه همی برخواند باید تو در نامه چو آهو چون گرازی ۲۰۲/۱۸
خدای ماسوی ما نامه‌ای نوشت شگفت نوشته‌هاش موالید و آسمانش سحی ۲۲۵/۲۷

آن سخن خود نه چیز و حرفش چیز چیزها را حروف او جنبان ۱۱۱/۹
سخن اول آن شریف خرد سخن آخر آن عزیز قرآن ۱۱۱/۱۲

انسان نیز شریفترین سخن خداست:

شریفتر سخنی مردم است، کاین نامه ز بهر این سخنان کرد کردگاران‌شی ۲۲۵/۲۸
سخن که دید سخن گوی و عالم و زنده؟ چنین سزد سخن کردگار خلق، بلی ۲۲۵/۲۹
رسول خود سخنی باشد از خدای به خلق چنانکه گفت خداوند خلق در عیسی^۱ ۲۲۵/۳۰

تمثیل دیگر که به خوبی منطبق با نظریه تجلی است تمثیل نسبت سایه و رنگ است با نور که وجود رنگ و سایه تابع وجود نور است و البته بقایشان نیز به وجود و حضور نور وابسته است.

شریفتر سخنی مردم است، کاین نامه ز بهر این سخنان کرد کردگاران‌شی ۲۲۵/۲۸
حکم تو به رقص قرص خورشید انگیخته سایه‌های جانور^۲ ۱۱۳/۵
صنع تو به دور دور گردان آمخته رنگهای دلبر^۳ ۱۳/۶

۱- اذ قالت الملكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم...سوره آل عمران، آیه ۴۵.
۲- ترکیب‌های «سایه جانور» و «رنگ دلبر» به خوبی مبین نظریه تجلی است، زیرا در نظریه تجلی از یک سو اشیاء در حکم ظل و رنگ‌اند که وجود سایه و رنگ قائم به ذات ذی ظل و نور است و به زبانی دیگر اشیاء در حکم نموده‌های بی‌بودند و به تعبیر فلاسفه وجودی عدمی دارند، زیرا سایه و رنگ وجودی بالاستقلال ندارند و به تعبیر دیگر اصلاً «بودی» ندارند. بلکه تنها «نمود» اند و از سوی دیگر بقای آنها نیز وابسته به اراده و خواست آفریننده است و نمی‌تواند بدون خواست و اراده او بقا یابند چون در نظریه تجلی رابطه اشیاء با خدا مثل رابطه بنا با بنا نیست که بنابراین وجود داشتن نیاز به بنا دارد ولی برای بقا و ماندن نیازی به وجود بنا ندارد. (یعنی می‌توان بقای بنا را پس از به وجود آوردن بی نیاز از بنا تصور کرد اما نمی‌توان بقای کلام را بدون متکلم یا موج را بدون دریا تصور کرد).
۳- همان.

و البته که همه آنچه که از جنس حیات و رنگ و بو و مزه و شادی است نیز همه جلوه‌ها و آثار عالم غیب است که در این جهان اختصاص یافته است :

اثرهای عالمست این کزویی در این تنگ زندان تو شادان و خندان ۳۹/۷۰
اگر نیستی آن جهان، خاک تیره شکرکی شدی هرگز و عنبروبان ۳/۷۱
تا به خاک اندر نامیخت چنین بوی بهشت این نشد شکر پاکیزه و آن عنبر ناب ۸۶/۱۸
رنگ و مزه و بوی و شکل هست در این خاک یا همی اینجا در آورند ز بیرون؟ ۲۳۴/۱۱۹
خاک به سیب اندرون به عنبر و شکر از که سرشته شد و زبهر چه و چون؟ ۲۳۴/۱۲۹

تأمل و توجه به آثار صنع که قرآن مؤمنان را بدان دعوت نموده می‌تواند به هر صاحب‌دلی بصیر نشان دهد که جهان با رمز به وجود باطنی در هستی اشاره می‌کند.^۱

چون نشنوی که دهر چه گوید همی ترا از رازهای ربّ نهانک به زیر لب ۹۶/۱۷

جهان شناسی عرفانی

جهان واجد اسرار است و کسی از سر آن واقف نیست و قبول سرّ و راز در جهان جزو اصول مسلم عرفانی است.^۲

۱- و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم أفلا تبصرون، سوره الذاریات، آیات ۲۲ و ۲۱.

۲- چون ذکر انبوه شواهد و مستندات این مدعا موجب تطویل خواهد شد تنها به ذکر دو بیت از حافظ بسنده می‌شود:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

آنکه پر نقش زد این دایره مینائی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد

راز ایزد زیر این پرده کبود است، ای پسر کس خواند پرده راز خدائی را درید؟ ۲۵/۳۲

گرتو گویی «چون نهان کرد ایزد از ما راز خویش؟» من چه گویم؟ گویم از حکم خدای ایدون سزید ۲۵/۳

تو اسرار الهی را کجا دانی که تا در تو بود ابلیس با آدم کشیده تیغ در هیجا ۱/۳۳

در نظام اعتقادی عرفا بر خلاف باور بعضی فلاسفه که جهان را قدیم می دانسته اند جهان حادث و تجلی وجود خداست.

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنو محال دهری شیدا را ۷۷/۱۱

چندین هزار بوی و مزه و صورت بر دهریان بس است گوا ما را ۷۷/۱۲

هم بر قدمت حدوث شاهد هم با ازلت ابد مجاور ۱۱۳/۹

جهان در دیدگاه عرفا به دو بخش عالم غیب و شهادت تقسیم می شود، و محسوسات این عالم تجلیات آن عالم اند، ناصر خسرو نیز بر این باور است:

زین چرخ برون خرد، همی گوید صحراست یکی و بی کران صحرا ۸۳/۴۱

زانجا همی آید اندر این گنبد از بهر من و تو این همه نعما ۸۳/۴۲

نسبت این جهان با جهان غیب مثل آینه است در مقابل صورتهایی که از آن سوی عالم در آن منعکس می شوند و البته که صورتهای نه اصالت دارند و نه پایدارند و همچون خیال گذرانند

آن جهان را این جهان چون آینه است نیک بندش اندر این نیکو مثال ۳۴/۴۱

گر گهی باشد خیال و گاه نه پس چه چیزی تو، نگویی جز خیال ۳۴/۴۳

همچنان که در باور عارفان خلقت جهان برای آفرینش انسان است و به باور آنها اگر برای آفرینش انسان کامل یا پیامبر نمی بود خدا جهان را نمی آفرید^۱ ناصر خسرو هم جهان را به درختی تشبیه می کند که محصول و ثمری جز بشر ندارد.

۱- لولاک لما خلقت الافلاک.

مرچرخ را ضرر نیست و ز گردشش خبر نیست عالم یکی درختیست که ش جزبشرثمر نیست ۷۰/۱

نهایت آنکه آفرینش جهان و انسان نتیجه جود و لطف خداست نه محصول نیاز و سودجویی^۱

جود خداست علت تو و، ما را سوی حکیمان تو از عطای خدایی ۴۲/۴

دنیا پورا، ترا عطای خداست گر تو خریدار مذهب حکمایی ۴۲/۱۲

در جهان بینی اسلامی گفته می‌شود که خدا آسمان و زمین را مسخر انسان کرده است^۲ و او امانتدار خداست، همان امانتی که همه جهان از برداشتنش تن زدند ولی انسان ظلوم جهول آن را به دوش کشید^۳ و کمال سخن در آنست که صوفیان می‌گویند اگر به خاطر پیامبر یا انسان کامل نمی‌بود خدا جهان را نمی‌آفرید.^۴

ناصر خسرو نیز به موازات همین عقیده جهان را به نامه‌ای تشبیه می‌کند که عنوان زیبای آن انسان است و خدا همه هستی و جهان را محض گل روی او آفریده است، آنچنانکه اگر خدا در صدف مرجانی و در خاک ریحانی قرار داده، ویا شکر را شیرین و مشک را خوشبو نموده است همه به خاطر انسان بوده است با وجود همین همگونی‌ها و مشترکات فکری و عقیدتی است که

۱- مقایسه شود با این سخن مولانا:
من نکرد خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

بر تال جامع علوم انسانی

و سخن نجم رازی که:

وجود هر موجود نتیجه جود اوست. (مرصادالعباد)

۲- ان الله سخر لكم ما فى السموات و ما فى الارض.سوره لقمان، آیه ۲۰.

۳- انا عرضنا الامانت على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً.سوره احزاب، آیه ۷۲.

۴- لولاك لما خلقت الافلاك.

می‌توان مدعی شد که نگاه ناصر خسرو نگاهی عارفانه است و یا دست کم می‌توان ادعا کرد که خلدجهای روحی ویژه او مبین وجود تمایلات عرفانی در اوست.^۱

انسان شناسی عرفانی

یکی از اصول عقاید و باورهای مهم و مسلّم عارفان مسلمان، باوری است که به عظمت و بزرگی انسان دارند او را مقصد و مقصود آفرینش می‌دانند، او تنها موجودی است که به علت داشتن استعداد امانتداری خدا توانسته است به مقام خلیفه الهی برسد و تنها موجودی است که قادر است مانند آینه ای تمام نما صفات الهی را درخود بازتاب دهد این شایستگی ها و صفات او را خدای گونه کرده است تا جایی که عارفان در وصف بزرگی او صاف او با وجود حقارت جثه او را جهان صغیر دانسته و جهان را انسانی کبیر گفته اند.^۲ تا جائیکه شمس انسان را خط سوم می‌داند خطی بر خلاف دوخط دیگر که نه خدا و نه دیگران قادر به خواندنش نیستند.^۳ همین عقاید و باورها را ناصر خسرو در شعر خویش منعکس نموده است:

۱-

نامه‌ای کرد خدا چون به خرد زی تو نامه را نیست مگر صورت تو عنوان ۱۹۴/۴
 نیک زین عنوان بندیش و مراد او همه زین عنوان چون روز همی برخوان ۱۹۴/۵
 در تن خویش ببین عالم را یکسر هفت نجم و ده و دو برج و چهار ارکان ۱۹۴/۶
 تا بدانی که تو باری و جهان تخمست کیست دهقان تو و تخم تو جز یزدان؟ ۱۹۴/۷
 کیستی، بنگر کز بهر تو می‌روید در صدف مرجان، درخاک کهن ریحان ۱۹۴/۱۱
 مزه اندر شکر و بوی به مشک اندر هر دو از بهر مانده ست چنین پنهان ۱۹۴/۱۳

۲- حضرت علی در وصف انسان گفته است: تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی عالم الکبیر.

۳- آن خطاط سه گونه خط نبشتی یکی او خواندی و غیر و، یکی او خواندی و لا غیر و یکی نه او خواندی و نه غیر، آن خط سوم منم. مقالات شمس، انتشارات خوارزمی.

این عالم بزرگ ز بهر چه کرده اند؟ از خویشتن بپرس تو، ای عالم صغیر ۴۶/۳۱
تو عالم خردی ضعیف و دانا وین عالم مردی بزرگ و نادان ۷۱/۱۲
مردم از ترکیب نیکو خود جهانی دیگر است مختصر لیکن سخن گویند و تدبیرگر ۸۰/۴۱
پس هم بینی که جز از بهر ما یزدان ما نافریده است این جهان را، ای جهان مختصر ۸۰/۴۲

در انسان شناسی عرفانی اعتقاد بر آنست که خداوند از آفرینش انسان غرضی داشته است و انسان محصول هوی و هوس خدانبوده و بنابراین وجودش عبث نیست.^۱
چون که خرد را دلیل خویش نکردی بر نرسیدی زگشت گنبد دوار ۱۲۱/۱۶
هیچ نگفتی که: این که کرد و چرا کرد کار عظیمست چیست عاقبت کار؟ ۱۲۱/۱۸
من به چه کارم خدای را بایست کردن چندین هزار کار و بیایوار ۱۲۱/۱۸
گرش نیودم بکار بیهودگی کرد بیهودگی ناید از مهیمن قهار ۱۲۱/۱۹

به باور عرفا انسان در این جهان غریب است و به اصطلاح مرغ باغ ملکوت است که این جهان برای او حکم قفس و محنت آبادی را دارد و به زبان قرآن او از خداست و به سوی او باز می گردد و همه کوشش انسان برای ملاقات او است.^۲
نه ایم ایدری ما به جان و خرد و گر چند یک چندگاه ایدریم ۲۴۱/۸
به زنجیر عنصر ببستند مان چو دیوانگان زان به بند اندریم ۲۴۱/۹
خرد چون به جان و تنم بنگریست از این هردو بیچاره بر جان گریست ۴۹/۱
مرا گفت کاینجا غریب است جانت بدو کن عنایت که تنگ ایدریم ۴۹/۲
جان تو غریب است و تنگ شهری، از اینست از محنت شهرت غریب تو بازار ۱۸۰/۲۵

۱- افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینا لا ترجعون. سوره ۲۳ مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲- انا لله وانا الیه راجعون. سوره بقره، آیه ۱۵۶، یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه، سوره انشقاق،

در ارتباط با این باور صوفیان اعتقاد دارند که سرای حقیقی انسان عالم بالاست نه دنیای فانی و این عقیده با سخن ناصر خسرو مطابق است:

مسکن تو عالمیست روشن و باقی نیست تو را عالم فرودین مسکن ۷۷/۱۴
ناچار از اینجاست برد آنکه بیاورد این نیست سرای تو که این راهگذار است ۱۴۰/۱۱

در انسان شناسی عرفان انسان مرکب از دو جهان برین و فرودین یا باطن و ظاهر است جان او از جهان برین و تن او از جهان فرودین و به زبانی دیگر مرکب از امور متضاد، که به زبان قرآنی آمیخته ایست از روح خدا و لجن یا حماء مسنون.^۱

جهان برین و فرودین تویی خود به تن زین فرودین به جان زان برینی ۸/۱۲
تو پنهانی و پیدایی و دشواری و آسانی ترا اینست پیداتن، ترا آنست پنهان جان ۱۳۶/۷
ز پنهان آمد اینجا جان و پیداشد ز تن زان سان که پنهان بر شود و اندر هو پیداشد و بالان ۱۳۶/۲
اگر حکمت پیاموزی تو تخمی چرخ گردان را توی ظاهر توی باطن توی ساران توی پایان ۱۳۶/۱۳
جانت آسمانی است، به بی باکی چندین برو مشو بنگو نساری ۲۳۳/۴۸

در این دستگاه فکری تن زندان و قفس روح است و طی سیر و سلوک باید تن را به مصرف روح رساند:

زندان جان تست تن ای نادان تیمار کاراو چه خوری چندین ۴۱/۱۵
تنین تست تن حذر کن زو زیرا بخورد خواهدت این تنین ۴۱/۱۶
قوت عقل و روح در گرو سستی و خواری تن است:
بنگر که قوی گشت عقلت تا تنت نگشت سست و خلقان

۱- و اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشر من صلصال من حمامسنون فاذا سويتة ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين. سوره ۱۵، آیات ۲۸ و ۲۹.

راه‌های خداشناسی در دکترین عرفا متعدد است و به تعداد انفاس یا نفوس خلایق است^۱ یکی از عمده ترین راههای شناخت خدا در طریقه و مشرب عرفان تأمل در آفاق و انفس است و باصطلاح تفرج صنع و اما برای فهم حقیقی که در پس اشیاء وجود دارد باید گوش شنوا و چشمی بینا داشت زیرا جهان با زبان حال بانسان صحبت می کند:

من قول جهان را با چشم شنویم نشگفت که بسیار بود قول مبصر^۲ ۵۹/۴

چگونه بی سر و دندان و معده آن دانه همی خاک حورده همواره کآب اورا بیاغارد ۹۳/۱۱

کسی کاین پرعجایب صنع و قدرت را نمی بیند سزد گر مرد بینا جز که نابیناش شمارد ۹۳/۱۲

همچنانکه تجربه عالم مجاز و یا عشق مجازی پل عبور به تجربه های حقیقی روحانی است به عقیده ناصر خسرو و نیز شناخت محسوسات مقدمه شناخت معقولات است.^۲

ای برادر شناخت محسوسات نردبان نیست، اندر این زندان ۱۱۱/۳۰

تو به پایه ش یکان یکان بر شو پس بیاسای بر سر سولان ۱۱/۳۱

سر آن نردبان به معقول است که سرائسیت زنده و آبادان ۱۱۱/۳۲

مهمتر از همه این آموزه ها در شناخت خدا خودشناسی است تا جایی که خودشناسی از نظر عرفا مقدمه خداشناسی است و من عرف نفسه فقد عرف ربه از امهات آموزه های طریقت است و بر اساس همین اصل است که ناصر خسرو می گوید:

خویشتن بشناس و بر خود باز کن چشم دل وز سرت بیرون کن و سن ۷۳/۴۶

چون گوهر خویش را ندانستی مر خالق خویش را کجا دانی ۲۸/۳۱

۱- الطرق الی الله بعدد (نفوس) الخلیق.

۲- المجاز قنطرة الحقیقة.

ابزار شناخت در عالم تصوف و عرفان

از عمده ترین ابزارهای معرفتی در عالم عرفان غیر از عقل که وسیله ادراک محسوسات است چشم دل یا چشم نهران است، ناصر خسرو علی‌رغم اهمیتی که برای عقل و خرد و تجربه حسی قائل است معتقد است که خدا را با چشم دل می‌توان دید.

به چشم نهران بین نهران جهان را	که چشم عیان بین نبیند نهران را ۵/۱
به چشم دل نکوبنگر بین این خوان پر نعمت	که بنهاده ست پیش تو در این ایوان زنگاری ۱۰۸/۳۵
کرد کارت را من در تو همی بینم	به ره چشم دل، ای گنبد زنگاری ۳۵/۱۳
به چشم دل بین بستان یزدان را گشن گشته	به گوناگون درختانی که بنشانند سستان آدم ۳۸/۷
ز چشم سرت گر نهران است چیزی	نماند ز چشم دل آن چیز پنهان ۳۸/۲۷
زنده حق را به چشم دل نگر	زانکه چشم سر نبیند جز موات ۱۵۳/۱۱
ای پسر بنگر به چشم دل در این زرین سپر	کوز جابلقا سحرگه قصد جابلقا کند ۱۸۴/۳۸
به دل بین که ندیدن همه به چشم بود	به دست بیند قصاب لاغراز فربھی ۲۲۵/۱۲
چو در پیدا نهمانی را ببینی	بدان کامد سوی تو فضل ذوالمن ۱۸۸/۴۲
در این پیدا نهمانی را ببینی	برون رفت اشترت از چشم سوزن ۱۸۸/۴۴

اخلاقیات مبتنی بر باورهای عرفانی

از آموزه های دینی و عرفانی که در دیوان ناصر خسرو بازتاب قابل توجهی دارد سفارش به خودسازی و توجه به نیمه بهین وجود آدمی است که تن در حکم خاک است و جان به مثابه نور یزدان:

چون تو ز بهین نیمه خود غافل، ای پیر	گر مرد خرد مرد نخواندت میازار ۱۸۰/۲۲
این جامه و جامه پوش خاک آمد	تو خاک نه ای که نور یزدانی ۲۸/۵

نفس که در ادبیات عرفانی ودینی ما به مثابه دشمنترین دشمنان است واژدهایی است که سکون وافسردگی او به خاطر بی آلتی است در شعر ناصر خسرو نیز مستعارهایی دارد که بیانگر نوع نگرش ناصر به مقوله نفس و شیطنتهای اوست که از آن جمله اند: اهریمن ۱۴۴/۱۵، ابلیس ۱/۳۳، آتش غریزی ۱۷۴/۱۴، آتش ۱۹۹/۲، ازدها ۱۰/۱۴، افیون ۱۷۵/۲۲، بت ۷۳/۳۵، بند ۱۲۲/۲، چاه ۲۴۴/۴۳، دیو با صفات مختلف در ابیات متعدد، عقاب ۱۵۶/۱۷، کرم ۲۱۵/۸، گره ۱۲۲/۴، مار ۱۳/۴۵، ملعون وثن ۳/۲۱، ۲۲۳/۳۳، مردار ۸۴/۱۹، ۷۲/۳۴ و این همه استعاره که مبین نفرت ناصر خسرو از نفس است نشان می دهد که او به عنوان مردی اخلاقی همچون صوفیان تا چه حد از دست نفس شکوه وناله می کند وانسانی که شرارت و دشمنی نفس را تشخیص نمی دهد کسی است که به ظاهر و جامه خویش بیش از باطن و جان خود بها می دهد:

تاگرد به جامه بر همی بینی آگاه نه ای زگرد نفسانی ۲۸/۴

علت عدم اقبال انسان به جهان غیب آن است که او جهان غیب را نمی بیند:

در این پیدا و نزدیکت بین آن دور پنهان را که بنداز بهر اینت کردیزدان اندرین زندان ۱۳۶/۱۴

چون پنهان را نمی بینی در او رغبت نمی داری مرین رازین گرفته ستی به ده چنگال وسی دندان ۱۳۶/۱۵

از این پنگان برون نورست و نعمتهای جاویدی همه تنگی و تاریکیست اندر زیر این پنگان ۱۳۶/۱۹

باورهای اخلاقی هر فرد می تواند با جهان بینی او رابطه ای مستقیم داشته باشد. کسی که در جهان بینی به خدایی «عطابخش» و «خطا پوش» اعتقاد دارد سزاوار است که در عرصه اجتماع و روابط انسانی به مدارا و گذست و کم آزاری و شفقت بر دیگران پای بند باشد و حافظانه آسایش دو گیتی را در گرو مروت بادوستان و مدارا با دشمنان بداند، و البته که دارنده چنین خلق و خوئی می تواند صاحب عشقی باشد که از بینش عرفانی او حکایت کند زیرا به قول استیس «در سرشت عرفان، عشق سرشته است که خود والاترین انگیزه همه کردارهای نیک است و لذا گرایش آن باید قاعدتاً به سوی خیر باشد»^۱ از رهگذر ملاحظه ابیاتی از ناصر خسرو معلوم می شود که ناصر خسرو علی رغم اینکه از سوی بعضی ار ناقدان شعرش متهم است که شعری

۱- عرفان و فلسفه و.ت. استیس-ترجمه بهاءالدین خرمشاهی.

یکسره زاهدانه دارد.^۱ باید گفت که یکسره زاهدانه دانستن شعر او قدری بی انصافی است، زیرا اخلاقی که در آن خلق خدا بدون در نظر گرفتن دیانت و مذهب او نهال خدا دانسته می‌شود و آزار رسانیدن به او و کشتن و برافکندن او را زشت و ناصواب می‌داند اصلاً شباهتی با اخلاق زاهدانه متعصبانه ندارد:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه برکن توزین نهال ونه بشکن ۷۸/۳۰

خون بنا حق نهال کندن خلق است دل ز نهان خدای کندن برکن ۷۸/۳۲

در دستگاه اعتقادی زاهدان زهد چیزی جز پرهیز از کبایر یا حتی از مباحات نیست در حالی که در نظام فکری ناصر خسرو زهد و پارسایی حقیقی چیزی جز «کم آزاری» نیست:^۲

پرهیز تخم و مایه دینست و زی خدا پرهیزگار مردم، دین دار و بی ریاست ۱۸۶/۴۱

پرهیزگار کیست؟ کم آزار، اگر کسی از خلق پارساست کم آزار پارساست ۱۸۶/۴۱

او حتی مسلمانی را هم مترادف با کم آزاری ورنج نرساندن به دیگران می‌داند:

مسلمانم چنین بی رنج از آنم چنین دانم چنین باشد مسلمان ۴۸/۴۱

حق هرکس به کم آزاری بگزارم که مسلمانی این است و مسلمانم ۹۰/۳۲

نهایت اینکه اونیز عارفانه همه انسانها را فارغ از مذهبشان کارگزاران و بزرگان خدا می‌داند البته واضح است که چنین بینشی به هیچ روی بیش زاهدانه نیست بلکه حاصل سعه صدری است که از رهگذر نگاه عارفانه ناصر خسرو به هستی حاصل شده است.

همه بزرگان او یکنند یکسره مسلمان وترسا که زَنار دارد ۱۷۹/۵۴

۱- هستی شناسی حافظ، داریوش آشوری، نشر مرکز، ۱۳۷۷.

۲- در اهمیت فضیلت کم آزاری و نرنجاندن دیگران این بیت حافظ ما را از استشهاد به سخنان دیگر بزرگان و عارفان بی نیاز می‌کند:

مباش در پی آزار وهر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، تصحیح نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۵.
- ۴- دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ۵- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- ۶- هستی شناسی، داریوش آشوری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.



“Elements and Gnostic bases in Naser khosro’s poetical works”

Dr.abdol Hossein Sarami

Academic member of zanzan university

Abstract:

In this article which is the product of studying in Naser khosro’s poetical works in the way of delibration in his thoughts and Gnostic opinions we have shown that however at the first glance it is difficult for a poet like him with his wmphasize on intellect and authority to be desposed on gnosticism and heartfelt affairs, but going depp in to his poetical works will show to every reflective and equitable reader that although we can’t know Naser khosro as Gnostic.groups like Attar and Molana,but H dare claim that there are so much elements based on the Koran in his poetical book that if everybody only wants to amass and explain his Gnostic verses can claim Naser khosro is a perfect.

In this article the most necessary and concepts of Gnostic elements is indicated.the writer of these lines tried to prove the Gnostic views of Naser khosro in his book is so much that studying and thinking in them don’t canfess the reader of his poems but after studying of this article he’ll revise in treating and his early views about Naser khosro.

Keywords:

Naser khosro, gnosticism, discouse, God, the Koran, great man, world knowing,Sufism,ethics.